



چشم انداز آموزش فراگیر

چالش‌های مداوم برای آموزش همگانی^۱

نویسنده: دیان فرگوسن^۲
مترجم: محمدامین اسپروز

نظام‌مندی که مدارس برای رسیدن به یک آموزش فراگیر کامل باید به کار ببندند، ارزیابی می‌شود.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات دنیای امروز، افزایش تعداد افرادی است که از مشارکت معنادار در حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه خود طرد شده‌اند. این جوامع نه کارآمدند و نه امن.

➤ **پیشرفت‌های اولیه در آموزش فراگیر**
بیش از یک دهه پیش، تمرکز اصلاحات آموزشی برای دانش‌آموزان دارای معلولیت، ساختاری بود و موضوع بحث مکانی بود که این دانش‌آموزان می‌بایست در آنجا آموزش ببینند. اقلیتی پرشور، با الهام از عدالت اجتماعی و گفت‌وگوهای سیاسی رایج معتقد بودند که هیچ دانش‌آموز دارای معلولیتی نباید از تحصیل مناسب باز بماند. از دید آن‌ها، دانش‌آموزان دارای معلولیت مانند سایر گروه‌های اقلیت بودند که مورد تبعیض قرار داشتند و محرومیت‌هایی را تحمل می‌کردند. با این رویکرد،

آموزش فراگیر در دهه ۱۹۸۰ میلادی در آمریکا و اروپا، به‌عنوان راهکاری برای آموزش به دانش‌آموزان دارای معلولیت آغاز شد. اکنون پس از گذشت دو دهه، مدارس در این دو قاره همگام با آموزگاران، والدین، سیاست‌مداران و جامعه‌ای که برای چالش‌ها و موقعیت‌های قرن بیست‌ویکم آماده می‌شوند، در حال تغییر است. پیشرفت فناوری، اقتصاد و سیاست‌های جهانی، تلفی از دانش را تغییر داده و مهارت‌ها و قابلیت‌های مورد نیاز صنایع و تجارت‌های آینده، درس‌های رایج در مدرسه را منسوخ کرده است. مباحث آموزشی امروزه درباره طراحی مدرسه و فرایند یادگیری دانش‌آموزان، با نگاه به آینده، شکل گرفته است. جایگاه دانش‌آموزان معلول و استثنایی در آینده چالشی است که اکنون آموزش فراگیر با آن روبه‌روست. جدیدترین چالش، ایجاد دسترسی به آموزش فراگیر برای همه، هر جا و همواره است. در این مقاله، تلاش‌هایی که در مورد این چالش صورت گرفته است، بررسی خواهد شد. همچنین، پنج تغییر

راهکار ارتقای جایگاه اجتماعی و آموزشی این گروه، این بود که به مدارس عمومی دسترسی پیدا کنند.

مخالفتان آموزش فراگیر از کمبود منابع در کلاس‌های عمومی می‌گفتند و اینکه آموزش و ارائه خدمات مخصوص این گروه بهتر است در فضایی مجزا، که مناسب شرایط آن‌هاست، صورت گیرد. با ورود تعداد بیشتری از دانش‌آموزان دارای معلولیت به مدارس عمومی، بحث بر سر مکان آموزش به بحث بر سر زمان آموزش تغییر کرد؛ آیا این دانش‌آموزان باید تمام وقت خود یا بخشی از وقت خود را در مدارس عمومی بگذرانند؟

در اروپا و آمریکا الگوهای متفاوتی در این زمینه شکل گرفت. در برخی از کشورها قوانین و سیاست‌ها تفاوتی میان دانش‌آموزان استثنایی و سایرین قائل نمی‌شدند و همه دانش‌آموزان می‌توانستند در مدارس عمومی تحصیل کنند. در برخی دیگر از کشورها نظام‌های موازی برای آموزش عمومی و استثنایی به وجود آمدند. البته در تعدادی از کشورها این دو نظام بسیار از هم فاصله دارند.

از آموزش فراگیر در دهه ۱۹۹۰ نتایج متنوعی به دست آمد که برخی کارآمد و هیجان‌انگیز و برخی مشکل‌دار و غیررضایت‌بخش بودند.

از این نتایج، می‌توانیم بفهمیم:

- دانش‌آموزان استثنایی، حتی با خاص‌ترین میزان معلولیت، می‌توانند درس‌هایشان را در مدارس عمومی یاد بگیرند.
- معلمان مدارس استثنایی و عمومی می‌توانند برای آموزش به گروه متنوعی از دانش‌آموزان، با یکدیگر همکاری کنند.
- دستاوردهای آموزش فراگیر با تغییر دانش‌آموزان، معلمان و مدیران مدرسه، به مرور زمان کم‌رنگ می‌شود.
- آموزش فراگیر به رویکردی نظام‌مند نیازمند است.

در همین زمان، توجه به افزایش تنوع دانش‌آموزان از لحاظ نژاد، فرهنگ، زبان و ساختار خانوادگی، معلمان را بر آن داشت که رویکرد متفاوتی درباره دانش‌آموزان و یادگیری اختیار کنند. این تنوع باعث شد مدارس بیش از پیش «فراگیر» شوند.

➤ روند فعلی آموزش فراگیر

از دهه ۱۹۹۰ تاکنون، دستاوردهای بسیاری حاصل شده است. در آمریکا، میانگین دانش‌آموزان استثنایی که حداقل ۸۰ درصد از زمان خود را در مدارس عمومی می‌گذرانند، از ۳۱/۶ درصد در سال ۱۹۸۹ به ۵۱/۹ درصد در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته است. در بخش‌هایی از کانادا، حدوداً همه دانش‌آموزان استثنایی در مدارس عمومی تحصیل می‌کنند. در اروپا درصد کمتری از دانش‌آموزان (به‌طور میانگین بین ۴ تا ۵ درصد) معلول شناخته می‌شوند. اصلاحات گسترده‌ای در اکثر کشورهای اروپا برای آموزش فراگیر صورت گرفته است؛ به طوری که در این کشورها، حدود ۹۰-۸۰ درصد دانش‌آموزان استثنایی شناسایی شده، در مدارس فراگیر تحصیل می‌کنند.

این اعداد و آمار فقط بخشی از داستان را روایت می‌کنند و در بهترین حالت، نشان می‌دهند که چه میزان از دانش‌آموزان به مدارس عمومی دسترسی دارند اما مشخص نمی‌شود دانش‌آموزان استثنایی در این مدارس چه سرنوشتی دارند. در برخی کشورها، مانند نروژ و انگلستان، دانش‌آموزان استثنایی در مدارس عمومی تحصیل می‌کنند اما کلاس‌هایی مجزا دارند. همچنین، این آمار از میزان موفقیت این دانش‌آموزان در یادگیری و مقبولیت اجتماعی اطلاعاتی به ما نمی‌دهد.

➤ ارزیابی

به وضوح می‌بینیم که در توسعه آموزش فراگیر، پیشرفت بسیاری حاصل شده است و همواره در کشورهای بیشتری دانش‌آموزان استثنایی به کلاس‌ها، مدارس و برنامه‌های درسی عمومی دسترسی پیدا می‌کنند. نتایج تحقیقات در آمریکا نشان می‌دهد که نتایج آموزش فراگیر برای دانش‌آموزان استثنایی مثبت بوده است.

موضوع نگران‌کننده این است که مباحث آموزش فراگیر برای دانش‌آموزان استثنایی هنوز با عمل فاصله زیادی دارد. محدوده جغرافیایی وسیع در آمریکا و اروپا، نتایج و شرایط متفاوت تحصیل دانش‌آموزان استثنایی، کمبود دسترسی دانش‌آموزان نژادهای غیرسفیدپوست و کم‌درآمد، همچنان موضوع بحث است. دسترسی به مدارس عمومی قطعاً اولین گام برای رسیدن به آموزش فراگیر است، اما کافی نیست. برای رسیدن به

مخالفتان آموزش فراگیر از کمبود منابع در کلاس‌های عمومی می‌گفتند و اینکه آموزش و ارائه خدمات مخصوص این گروه بهتر است در فضایی مجزا، که مناسب شرایط آن‌هاست، صورت گیرد اما نتایج تحقیقات نشان داده است که دانش‌آموزان استثنایی، حتی با خاص‌ترین میزان معلولیت،

می‌توانند درس‌هایشان را در مدارس عمومی یاد بگیرند

از روی کتاب و جزوه به هر فرد تکلیف می‌دهد. در مقابل، مدرسی که به دنبال بهبود وضعیت آموزشی هستند، تمرکز کلاس را از معلم به یادگیری دانش‌آموزان تغییر داده‌اند. این مدارس جذاب‌تر و معنادارتر و در نتیجه، یادگیری را برای دانش‌آموزان امری شخصی کرده‌اند.

راهکارهایی مانند طراحی برنامه‌ی درسی همگانی^۴ یا طراحی برنامه‌ی درسی، به گونه‌ای که برای همه‌ی دانش‌آموزان قابل فهم و اجرا باشد، باعث می‌شود طیف گسترده‌ای از دانش‌آموزان بتوانند آموزش ببینند. استفاده از راهکارهای برنامه‌ی درسی پروژه محور یا مسئله‌محور باعث می‌شود برنامه‌ی درسی برای دانش‌آموزان، جذاب و معنادار باشد.

وقتی این راهکارهای طراحی برنامه‌ی درسی با آموزش متمایز^۵ ترکیب شود، یادگیری برای دانش‌آموزان علاوه بر جذاب شدن، شخصی می‌شود. برای اجرای این روش، باید به این موضوع فکر شود که هر درس یا پروژه را چگونه می‌توان تغییر داد تا هر چه بیشتر و بهتر پاسخگوی نیازهای دانش‌آموزان باشد. معلم می‌تواند محتوا (آنچه هر دانش‌آموز یاد می‌گیرد)، فرایندها (چگونه هر دانش‌آموز یاد می‌گیرد) یا نتیجه (آنچه از یادگیری حاصل می‌شود) را متمایز کند. علاوه بر این، می‌تواند این تغییرات را براساس علایق و قابلیت‌های دانش‌آموزانش اعمال کند. در نهایت، راهکارهایی که بتوانند یادگیری مشارکتی را در دانش‌آموزان تقویت کنند، برای کلاس‌های فراگیر کارآمدند.

انتقال از ارائه خدمات به حمایتگری

سال‌هاست که مدارس با هدف ارائه خدمات آموزش به کودکان و نوجوانان اداره می‌شوند. این خدمات بر اساس پایه‌ی درسی، آموزش استثنایی و گاه مشاوره، خدمات بهداشتی و غیره، ارائه می‌شوند. این خدمات در صورتی که شرایط دانش‌آموز با خدمات ارائه شده همسو باشد، مفیدند؛ برای مثال، اگر دانش‌آموزی برای برنامه‌ی درسی پایه‌ی چهارم آماده نباشد یا همه‌ی آن را بداند، سودی نبرده است.

در مقابل، مدارس فراگیر نظام‌مند، نه تنها با طراحی و ارائه آموزش، بلکه از طریق حمایت از نیازهای هر دانش‌آموز برای بهتر یادگرفتن، سعی

آموزش فراگیر کارآمد، آنچه در کلاس اتفاق می‌افتد نیز بسیار حائز اهمیت است.

آنچه در مورد دستیابی به آموزش فراگیر می‌دانیم

پژوهش‌ها در آمریکا و اروپا به مضامین مشابهی اشاره دارند. تحقیقی در یونسکو^۶ نشان می‌دهد که تغییر رویکرد به معلولیت از «تشخیص پزشکی» به ارزیابی دقیق تعاملات دانش‌آموز با محیط مدرسه، بسیار مهم است. این تغییر، «مسئله» را از خود کودک به تعامل پیچیده میان قابلیت‌های او و محیط آموزشی تغییر می‌دهد. این پژوهش و پژوهش آژانس اروپا، نشان می‌دهد که دانش‌آموزان را باید کمتر جداسازی کرد. این پژوهش‌ها همچنین به اهمیت نقش خانواده‌ها و همکاری آموزگاران برای گرفتن نتیجه اشاره دارند و نشان می‌دهند که قوانین، سیاست‌ها، انعطاف در زمینه حمایت مالی و تخصیص نظام‌مند منابع نیز حائز اهمیت‌اند. بسیاری از پژوهش‌هایی که در دهه اخیر انجام شده‌اند، نشان می‌دهند که برای جای دادن دانش‌آموزان استثنایی در فضای جدید، باید «ماهیت فعالیت‌های آموزشی» تغییر کند. این امر شامل درک آموزگاران از ماهیت دانش، نقش دانش‌آموزان در یادگیری و نیز این است که چگونه این درک در عمل به کار بسته می‌شود. این جوهر همچنین شامل ساختار مدرسه، طرح و چیدمان فیزیکی کلاس‌ها، گروه‌بندی دانش‌آموزان، مسئولیت‌های معلمان برای این گروه‌ها، و نوع رابطه معلمان با آن‌ها و نیز چگونگی کاربست این درک را در عمل است. نظام‌مندی برای رسیدن به آموزش فراگیر در پنج زمینه زیر ضروری است:

انتقال از آموزش به یادگیری

این انتقال یعنی تغییر از روش سنتی، که در آن معلمان به توضیح و تفسیر درس و گاه پرسیدن آن می‌پردازند و توقع از دانش‌آموزان این است که ساکت و منفعل بشنوند و فقط وقتی به آن‌ها گفته می‌شود، حرف بزنند یا کاری کنند. با اینکه در طول تاریخ آموزش موارد استثنای وجود دارد، اکثر کلاس‌ها به این شیوه معلم‌محور اداره می‌شوند. معلم در این گونه کلاس‌ها برای آموزش کل کلاس فقط از دستورالعمل پیروی می‌کند و

مدرسی که به دنبال بهبود وضعیت آموزشی هستند، تمرکز کلاس را از معلم به یادگیری دانش‌آموزان تغییر داده‌اند. این مدارس با استفاده از راهکارهای مختلف، برنامه‌ی درسی را جذاب‌تر و معنادارتر و در نتیجه، یادگیری را برای دانش‌آموزان امری شخصی کرده‌اند





مشارکت والدین داشته باشند؛ مثلاً والدین در جلسات اولیا و مربیان شرکت کنند و در تکالیف منزل، کودکان را یاری دهند اما برداشته‌های مختلفی از این مشارکت داشته باشند؛ برای مثال، دوست نداشته باشند هیچ‌گاه به مدرسه بیایند. در صورتی که مدرسه، مشارکت والدین را صرفاً مبتنی بر برداشت یک گروه از خانواده‌ها قرار دهد، گروه‌های دیگری از خانواده‌ها مشارکت نخواهند داشت.

در این خصوص، دانش‌آموزان از رابطه خانواده-مدرسه رویکرد خاص خود را دارند. دانش‌آموزان کوچک‌تر دوست دارند والدینشان به مدرسه بیایند و دانش‌آموزان بزرگ‌تر ترجیح می‌دهند والدینشان در انجمن‌های مدرسه و سایر فعالیت‌ها شرکت داشته باشند.

رابطه والدین و مدرسه باید از «مشارکت والدین» به زنجیره خانواده-مدرسه تغییر کند؛ یعنی، فقط والدین نیستند که در مدرسه مشارکت دارند بلکه مدرسه نیز باید با خانواده‌ها همکاری داشته باشد.

انتقال از اصلاح مدرسه به بهینه‌سازی مداوم مدرسه

با وجود تمامی اصلاحاتی که در طول تاریخ صورت گرفته است، مدارس به اندازه کافی تغییر نکرده‌اند. چالش کنونی، بازخلق مدرسه از طریق عملکردهایی کارآمدتر است، نه استفاده از اصلاحاتی کوچک برای روندهای فعلی. عمل به این موضوع، بسیار دشوار و پیچیده است اما خبر خوب این است که ما آنچه را باید بدانیم، می‌دانیم و بنابراین، فقط باید عمل کنیم. چهار موردی که پیش‌تر ذکر شد، مواردی هستند که می‌دانیم باید به‌صورت مداوم آن‌ها را به‌کار بندیم. تلاش مداوم برای بهینه‌سازی مدرسه، تصمیم‌گیری داده‌محور و استفاده از روندهای تأیید شده، می‌توانند بستر مناسبی برای ایجاد تغییر باشند.

* بی‌نوشت‌ها

1. International Trends in Inclusive Education: the Continuing Challenge to Teach Each One and Everyone
این مقاله در سال ۲۰۰۸ در مجله European Journal of Special Needs Education منتشر شده است.
2. Dianne L Ferguson
3. UNESCO
4. Universal Design of Curriculum
5. Differentiated Instruction

در تغییر این روند دارند. این حمایت، یعنی فراهم کردن شرایط برای دانش‌آموزان که بتوانند به خوبی یاد بگیرند و معلمان که باید این شرایط را کشف و ایجاد کنند. برخی ابزار و فناوری‌های کمکی نیز می‌توانند در این دسته قرار گیرند. ایجاد نور مناسب، میز و صندلی‌هایی با قابلیت تغییر اندازه، و داشتن گزینه برای مدیریت زمان کار و استراحت نیز می‌توانند در حمایت از یادگیری برخی دانش‌آموزان نقش ایفا کنند.

انتقال از عملکرد فردی به جمعی

به هر معلم گروهی از دانش‌آموزان اختصاص داده می‌شود و او باید یک سال به آن‌ها آموزش دهد. با اینکه عملکرد معلمان بررسی می‌شود، آن‌ها در انجام وظیفه‌شان در کلاس تنها هستند و به ندرت برای طراحی، آموزش و ارزیابی دانش‌آموزان با یکدیگر همکاری می‌کنند. با پیچیده‌تر شدن آموزش و متنوع‌تر شدن دانش‌آموزان نیاز به همکاری معلمان بیشتر شده است.

در نمونه‌های اولیه آموزش فراگیر، نیاز به همکاری میان معلمان دانش‌آموزان استثنایی و معلمان عادی مشهود بود. امروزه نیز این دو گروه از معلمان برای اداره مدارس فراگیر با یکدیگر همکاری می‌کنند و این امر با توجه به اینکه هر کدام از آن‌ها مدت‌ها به تنهایی کار کرده‌اند و زبان، روند و زمان‌بندی خاص خود را دارند، با چالش همراه است. همکاری معلمان نه تنها به دانش‌آموزان در یادگیری کمک می‌کند بلکه در رشد حرفه‌ای خود آنان نیز مؤثر است.

انتقال از مشارکت والدین به ایجاد زنجیره خانواده-مدرسه

بسیار واضح است که با مشارکت خانواده در تحصیل کودکان، دانش‌آموزان بیشتر موفق می‌شوند، مدت طولانی‌تری در مدرسه می‌مانند و بیشتر جذب مدرسه می‌شوند، اما در بسیاری از موارد، والدین کمتر با مدرسه در ارتباطند و حتی در گردهمایی‌های مدرسه شرکت نمی‌کنند. دلیل این موضوع می‌تواند نامطلوب بودن فضای مدرسه، تفاوت زبانی، فقر یا خجالت در برقراری ارتباط با معلمان باشد، اما ممکن است کارکنان مدرسه از این دلایل بی‌اطلاع باشند. معلمان ممکن است برداشت خاص خود را از